

متن نظریه مرحوم موسوی بجنوردی (ره) :

«التحقیق أن العلوم على قسمین: (قسم) دوّن لأجل معرفة حالات حقيقة من الحقائق و ما هو مفاد هلیتها المركبة، و لیس الغرض من التدوین إلا معرفة محمولاتها العرضية التي تحمل علیها بالحمل الشائع حملا حقیقیا لا یصح سلب ذلك المحمول عن تلك الحقيقة. و بعبارة أخرى المتصدون. لمعرفة الحقائق لما التفتوا إلى أن معرفة حالات جميع الحقائق بالنسبة إلى شخص واحد صعب، بل غیر ميسور غالباً، فلذلك وضعوا الحقائق أنواعاً و أجناساً، و بحثوا عن حالات كل واحد منها على حده، فصار البحث عن حالات كل واحد منها عاماً غیر سائر العلوم، و كان من الممكن أن يجعلوا جميع العلوم التي هي من هذا السنخ عاماً واحداً. و ذلك بأخذ مفهوم عام جامع لجميع موضوعات العلوم و البحث عن حالاته التي هي عبارة عن جميع حالات تلك الموضوعات، كما أنهم عرفوا الحكمة بأنها العلم بأحوال أعيان الموجودات على قدر الطاقة البشرية، و جعلوا موضوعها مفهوماً عاماً يشمل جميع الحقائق، و هو مفهوم الموجود. و بهذا الاعتبار یقسمون الحكمة إلى النظرية و العملية، و النظرية إلى الإلهية و الطبيعية و الرياضية. فهي - بهذا الاعتبار - علم واحد له موضوع واحد مندرج فيه جميع العلوم الحقيقية التي لیس الغرض منها إلا معرفة حقائق الأشياء، و لكنهم - مع ذلك - أفردوا البحث عن بعض الحقائق و جعلوه عاماً على حده، و سموه باسم مخصوص، كما أنهم بحثوا عن أحوال الجسم و سموه بعلم الطبيعة، و عن أحوال الكم و سموه بالرياضيات - و هكذا - لتلك النكتة التي بیناها، ففي هذا القسم من العلوم لا يمكن أن لا يكون لها موضوع، بل القول بعدمه خلف، لأن المفروض - كما بیناه - أنهم عینوا حقيقة من الحقائق و وضعوها للبحث عن حالاتها و مفاد هلیتها المركبة. و لا معنى للموضوع إلا هذا.

و تمايز هذا القسم من العلوم بعضها عن بعض لا يمكن أن يكون إلا بالموضوعات. و لا یبقى مجال للنزاع فی انه هل هو بها أو بالأغراض. و (قسم آخر) عبارة عن مجموع قضايا مختلفة الموضوعات و المحمولات، جمعت و دوت لأجل غرض خاص و ترتب غاية مخصوصة علیها، بحيث لو لا ذلك الغرض و تلك الغاية لم تدون تلك المسائل و لم تجمع.

و لا فائدة فی معرفتها و تسميتها باسم مخصوص. ففي هذا القسم لیس الجامع لهذه المسائل المختلفة إلا تلك الغاية و ترتب ذلك الغرض علیها بأحد الوجهین المتقدمین فی الأمر الثاني. و لا أدري أي ملزم ألزمهم بالقول بوجود موضوع واحد جامع لجميع موضوعات المسائل فی هذا القسم؟ حتى ان صاحب الكفاية (قده) - بعد ما یس من تعیین موضوع کلی متحد مع موضوعات مسائل علم الأصول - قال بوجود جامع مجهول العنوان، كأنه نزل وحی سماوی أو دل دليل عقلي ضروري على وجود موضوع کلی جامع لجميع موضوعات المسائل فی کل علم.»^۱

نقد کلام مرحوم بجنوردی :

۱. کلام ایشان ضرورت به شرط محمول است؛ یعنی می گویند علمی که موضوع دارند که دارند و آنها که ندارند،

۱. منتهی الاصول ص ۷



ندارند؛ و این ضابطه ای به دست نمی دهد (الا اینکه بگویند علوم حقیقی دارای موضوع و علوم اعتباری دارای موضوع نیست که این را تصریح نکرده اند)

۲. کلام ایشان، با «عدم نیاز به موضوع واحد» مغایرتی ندارد. چرا که امام می گفتند نیاز به موضوع نداریم بلکه سنخیت کافی است و ما می گفتیم تأمین غرض کافی است. حال اگر جایی تأمین غرض یا سنخیت از راه موضوع واحد بود، ضرری به مبنای ما نمی زند.

۱،۱،۱. مقدمه دوم :

پس از آنکه گفتیم علوم احتیاج به موضوع ندارند، با توجه به اینکه کسانی که برای علوم، موضوع را لازم دانسته اند می گویند «موضوع هر علم آن چیزی است که در آن علم پیرامون عوارض ذاتیه آن بحث می شود» و با توجه به اینکه یکی از اشکالات امام بر «لزوم وجود موضوع» نفی همین تعریف بود (آنجا که به سالبه محصله بودن برخی از قضایا اشاره کردند)، لازم است عوارض ذاتیه و تعریف آن را اگرچه به صورت اجمال، مرور کنیم:

عرض گاه گفته می شود در مقابل جوهر^۱، و گاه به معنای عرضی در مقابل ذاتی باب کلیات خمس است^۲. در اینجا، هیچکدام از این دو اصطلاح مدّ نظر نیست. بلکه عرض ذاتی، اصطلاحی است که درباره آن اختلافات بسیاری است. در این باره از تقسیم بندی مرحوم مشکینی در حاشیه کفایه بهره می گیریم:

آنچه عارض بر شیء دیگر می شود :

۱. یا به سبب واسطه در عروض است (ش^۱)

۲. یا به سبب واسطه در ثبوت است

۱. واسطه داخلی است:

۱. واسطه داخلی، مساوی با عروض است (تکلم، عارض بر انسان می شود به واسطه ناطق)^(ش^۲)

۲. واسطه داخلی، عمّ از عروض است (حرکت ارادی، عارض بر انسان می شود به واسطه حیوان)^(ش^۳)

۱. عرض : اذا وجد فی الخارج وجد فی الموضوع ؛ جوهر : اذا وجد فی الخارج وجد لا فی الموضوع

۲. تعریف ذاتی و عرضی از کتاب منطق مظفر : (ج ۱ ص ۹۰)

«الذاتی : هو المحمول الذی تتقوم ذات الموضوع به غیر خارج عنها. و نعی (بما تتقوم ذات الموضوع به) ان ماهیة الموضوع لا تتحقق الا به فهو قوامها سواء كان هو نفس الماهیة كالانسان المحمول علی زید و عمر و او كان جزءاً منها كالحيوان المحمول علی الانسان أو الناطق المحمول علیه فان نفس الماهیة أو جزأها یسمى (ذاتیاً). و علیه فالذاتی یعم النوع و الجنس و الفصل لان النوع نفس الماهیة الداخلة فی ذات الافراد و الجنس و الفصل جزآن داخلان فی ذاتها.

العرضی : هو المحمول الخارج عن ذات الموضوع لاحقا له بعد تقومه بجمیع ذاتياته كالضاحك لاحق للانسان والماشی الاحق للحيوان



۳. واسطه داخلیه،/خصّ از معروض است (چنین فرضی موجود نیست)(ش ۴)

۲. واسطه خارجی است:

۱. واسطه خارجیّه، مساوی با معروض است (ضحک، عارض بر انسان می شود به واسطه تعجّب)(ش ۵)

۲. واسطه خارجیّه،/عم از معروض است (تحیّز عارض بر ایض می شود به واسطه جسم)(ش ۶)

۳. واسطه خارجیّه،/خصّ از معروض است (ضحک، عارض بر حیوان می شود به واسطه انسان)(ش ۷)

۴. واسطه خارجیّه، مبین با معروض است (حرارت، عارض بر آب می شود به واسطه آتش)(ش ۸)

۳. یا بدون واسطه بر شیء عارض می شود:

۱. عارض، مساوی با معروض است: (تعجب، عارض بر انسان می شود)(ش ۹)

۲. عارض،/عم از معروض است (حیوان، عارض بر ناطق می شود)(ش ۱۰)

۳. عارض،/خصّ از معروض است (ناطق، عارض بر حیوان می شود)(ش ۱۱)

